

سه حکایت قرآنی

سید محسن موسوی آملی

۱. خان، انا انزلناه! تو هم، انا انزلناه!

در اواخر دوره قاجاریه، مردم به طبقات گوناگونی از خان، میرزا، بیگ، رعیت و... تقسیم می شدند. ممتازتر از همه طبقات، اعیان یا خان‌ها بودند، که معمولاً از نظر ثروت و قدرت نیز، برتر از دیگران بودند. اینان، آداب و رسوم خاصی داشته و از هر حیث، خود را از طبقات پایین تر، به ویژه رعیت برکنار می گرفتند. پافشاری ایشان، در امور خانی و خان بازی و نیز، خود برتری نسبت به رعیت، گاه سبب رخدادهایی می شد که دهان به دهان می چرخید و سبب خنده و مسخره را فراهم می کرد.

در یکی از روستاهای دور افتاده بیرجند، در آن زمان، خانی بود که سعی می کرد، همه اسباب برتری را فراهم آورد. او در نمازهایش بعد از حمد، برخلاف معمول، سوره قدر (انا انزلناه) را قرائت می کرد. تا نسبت به دیگر مردمان - که سوره توحید می خوانند - امتیاز و برتری داشته باشد. روزی، فردی عادی، غافل از این نکته، در مسجد روستا، به نماز ایستاد و پس از حمد، به قرائت سوره انا انزلناه پرداخت.

این خبر به گوش خان رسید و او را نزد خان آوردند. خان، چنان عصبانی شد که او را به باد کتک گرفت و گفت: پدر سوخته! خان، انا انزلناه! تو هم انا انزلناه؟! تو، همان قل هو الله احدآب و اجدادیت را بخوان! این حکایت، بر سر زبان‌ها افتاد. از آن پس، هرگاه بخواهند نسبت به خودپسندی و انحصار طلبی کسی اعتراض کنند، این جمله را به کار می برند.

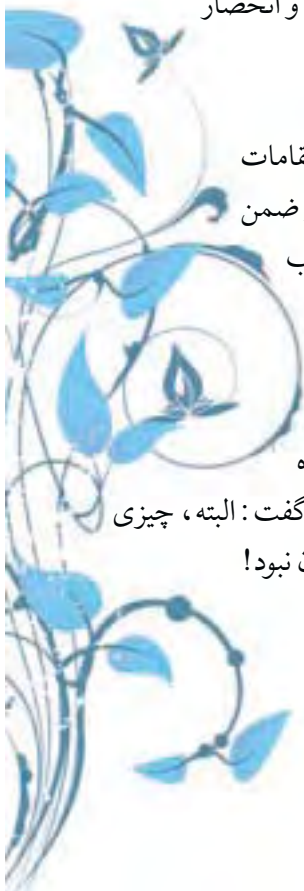
۲. آن قدرها هم قرآن نبود!

روزی، در مجلس میهمانی یکی از بزرگان شهر، جمعی از دانشمندان و برخی مقامات حکومتی و نظامی حضور داشتند. یکی از وزیران، رشته سخن را به دست گرفت و در ضمن سخن، حکایت کرد که قرآن خطی نفیس و تذهیب شده‌ای داشتم، که افراد زیادی طالب آن بودند. بالاخره، آن را به مردی یهودی، به قیمت بسیار گزاف فروختم. میزبان - که این سخن را نامناسب دید - با ایما و اشاره، حضور علمای دینی را به وی تذکر داد. دیگری، از گوشه مسجد، صدا در داد که: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.

وزیر که متوجه گزافه گویی خود شده

بود، سخن خود را توجیه کرده و گفت: البته، چیزی

که گفتم آن قدرها هم قرآن نبود!





۳. با حکم «اذا زلزلت»!

«رقم رمق می خواهد»، ضرب المثل قدیمی است و کنایه از این که، حکم، کاری را صورت نمی دهد، بلکه کاردانی انجام دهنده حکم است که به حکم قوت اجرا می دهد. «با حکم اذا زلزلت» را می توان ضرب المثلی معادل مثل یاد شده به حساب آورد.

می گویند: نادرشاه به الله وردی خان فرمان داد: برو مالیات عقب مانده فارس را وصول کن! خان تعظیمی کرد و بیرون آمد و بدون گرفتن حکم مأموریت، به

جانب شیراز حرکت کرد. در راه به فکر افتاد، که اگر از او حکم بخواهند، چه جواب بگویم. در

این افکار بود که به امامزاده ای رسید. برای فاتحه خوانی وارد بقعه شد. کاغذ زیادی دید که اوراق پاره قرآنی بود و روی صندوق چوبی قبر امامزاده ریخته بودند. یکی از آن ها را برداشت و در جیب بغل گذاشت. به شیراز که وارد شد، بی درنگ به مسجد جامع شهر رفت و مردم را برای شنیدن امر نادرشاه فراخواند. مردم که جمع شدند، گفت: شاه امر کرده است که باقی مالیات پارسال خود را فوراً بپردازید. و مرا مأمور کرده تاهر کس تخلف کند، او را تنبیه کنم. چنان با صلابت مطالب را ادا کرد که مردم همه جا خوردند و گفتند: به ما مهلت بده. گفت: سه روز بیش تر اجازه مهلت ندارم و باید روز چهارم به پایتخت برگردم.

بالاخره یکی از مستوفی های محلی - که تشخیص مانده مالیات با او بود - به عرض خان رساند که حکم نادرشاه مطاع است و سه روز دیگر باقی مانده مالیات را می دهیم. ولی، حکم را باید ببینیم و بر طبق آن عمل کنیم. خان گفت: روز حرکت، حکم را به شما نشان خواهم داد. روز سوم، به حسب قرارداد همه به مسجد آمدند. سران قوم هم حاضر شدند و کیسه های پول را پیش رو نهادند. خان، پول ها را تحویل گرفت. وقتی می خواست حرکت کند، به او تذکر دادند که حکم شما را ندیدیم. جواب داد: یکی برخیزد و برود بالای منبر و حکم را بخواند که همگی از آن باخبر شوند. یکی بالای منبر رفت.

خان، ورق را به دست او داد و گفت: بخوان! نوشته، از قضا سورة زلزال بود. او به خیال این که اشتباه کرده، در خواندن این پا و آن پا کرد. خان گفت: چرا نمی خوانی؟ بیچاره مجبور شد و خواند: ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾: **اِذَا زَلَّزَلَتِ الْاَرْضُ زَلَّزَلَهَا...** خان گفت: بس است. نادرشاه، امر کرده است، همین که به سرزمین شیراز رسیدی، در شهر زلزله بینداز و باقی مالیات را وصول کن. شما چون مردمان عاقلی بودید و مالیات را خودتان فراهم کردید، زحمت زلزله انداختن را از سر من کم کردید! ورق قرآن را گرفت و در جیب گذاشت. مالیات را برداشته و به پایتخت رساند. نادرشاه در حق او خیلی الثفات کرد.

بی خود نیست که می گویند: رقم رمق می خواهد. اگر شخصی، مأمور کاری باشد و بخواهد کاری را به انجام برساند، با حکم اذا زلزلت هم می تواند، خدمت را انجام دهد.

